تخیل

چند ملاحظه فلسفی

احد تیرسون

واژه Imagination و مصدر آن Imagine شامل گستره‌ای از معانی مترادف است و تنها بعضی از این معانی متضمن به کارگیری تصویر ذهنی هستند. اگر من به شما بگویم: «یک گل قرمز را تخیل کنید» احتمالا از شما خواسته‌ام شکل آن را تصویر کنید. اما برای مثال، اگر تخیل کنم که بعد از چرت‌زدن به مهمانی خواهم رفت، در چنین وضعیتی من دیگر تصویر ذهنی ندارم. سؤالات متعددی درباره مسأله تخیل مطرح شده است. از میان این همه، آموزدی که در این مقاله به آن پرداخته شده است، عبارتند از:

- عمل درونی تخیل اشیای بیرونی و وضعیت‌های بالفعل یا بالقوه چگونه انجام می‌شود؟

- کنش‌های تأملی مشابه یا متفاوت از موارد محوری تخیل چگونه‌اند؟

- ادراک روزمره و جریان شناخت تا چه حدی منابع شناختی مشابه با تخیل خلاق را به کار می‌برند؟

- آیا پیگیری شناختی‌ای وجود دارد که در آن تخیل بتواند نقش قابل ملاحظه‌ای داشته باشد؟

حیث التفاتی تخیل

اسم «تخیل» و فعل «تخیل کردن» به جای معنای واحد خانواده‌ای از معانی را دارند. ممکن است Imagination را به کار ببریم و به یک توانایی در تشکیل تصویر اشیا اشاره کنیم. در تقابل با این بحث تخیل می‌تواند به صورت هنجاری (باید و نباید) به کار رود که به افاده میزانی از خلاقیت اشاره می‌کند. همچنان که گاه می‌گوییم: «کاری با تخیل انجام شده». در بعضی موارد ما واژه «تخیل» را برای شکل دادن به تصور ذهنی یا به عنوان نمودی از تأمل به کار می‌بریم؛ حین خیال می‌کنم Jack مسؤول این قتل است». در بارهای موارد ممکن است برای بیان شگفتی به کار رود و حتی گاهی برای نسبت دادن یک اشتباه به کار می‌رود: «فکر می‌کند مریخ سیاره‌ای است نزدیک به خورشید». بعضی اوقات می‌توان آن را با معنای «تصور کردن» مبادله کرد. بدیهی است همه مواردی که به آن اشاره شد متضمن به کارگیری صورت خیالی ذهنی نیستند.

کاربرد تخیل متضمن حیث التفاتی است، یعنی این کاربردها درباره اشیا، رویدادها، وضعیت‌ها بالفعل و یا غیر بالفعل هستند. ما می‌توانیم در ذهنمان بهترین دوستمان را، کوهی از طلا در حال افتادن از نردبان و یا داستان‌های تخیلی مریخ که زمینی‌ها را در ۲ هزار سال پیش ملاقات می‌کنند تخیل کنیم. تخیلات، محور مباحث فلسفی قرن بیستم نیست، با این حال، فیلسوفانی که دغدغه اصلی آنها مستقیما به موضوع تخیل مربوط است، نوعا احساس کرده‌اند که باید تبیینی از حیث التفاتی مطرح کنند. برای این دسته تخیل بیشتر متضمن صورت خیال ذهنی است، اما بیشتر، بُعد تصویری تخیل ملاک است. این رهیافت به صورت گستره‌های مورد شناسایی است کسانی که می‌خواهند صورت‌های ذهنی را متصاب کنند (یعنی به خیال، صورت ذهنی بدهند). درک می‌کنند که فرد نمی‌تواند حیث التفاتی را از طریق ارجاع به خصلت‌های تصویری تبیین کند. خصلت‌های تصویری نمی‌توانند تبیین کننده تخیلات من باشند. در نتیجه توجیه و تبیین حیث التفاتی درباره تخیل، به طور فزاینده‌ای متوجه خصلت‌هایی غیر از جنبه‌های درونی آن تصاویر ذهنی است. بعضی از آنها به اغراضی که پشت تصاویر وجود دارد برمی‌گردند و بعضی نیز به فعالیت‌های ذهنی گزاره‌ای متضمن تفنن بازمی‌گردند. دسته‌ای از آنها نیز به مشابهت‌هایی برمی‌گردند که بین رویدادهای تخیل و رویدادهای متضمن دیدن هست. بدیهی است که واژه «تخیل» معانی زیادی دارد و نباید انتظار داشته باشیم که تبیین واحد بتواند تمام آن معانی را در بر گیرد.

بیشتر کنش‌های تخیلی، مستلزم حیث التفاتی هستند. برای مثال، ما می‌توانیم با انجام دادن کاری به نحوی خاص تظاهر کنیم جارو یک اسب است. طبیعی است که فکر کنیم که رویدادهای ذهنی درونی ما که متضمن تخیل هستند، از لحاظ معنا مقدمند و اینکه ما می‌توانیم غرض و غایت این نوع نمایش‌ها را بفهمیم بر حسب اینکه رویداد تخیلی‌ای که اینها را باعث شده درک کنیم. این نگاه طبیعی به هیچ وجه از چالش برکنار نمانده است. رفتارگرایان معتقدند کاری که طراح می‌کند یک انگیزه تحریک و یک واکنش است و به نوعی اصلاح رفتار است.

تخیل کردن و ادراک کردن

به نظر می‌رسد معنای‌های بارز تخیل به فعل «دیدن» نزدیک باشند. ارسطو در مباحث مربوط به نفس، با یافتن شباهت‌های میان تخیل و تصور متحیر شد و به همین دلیل مدعی شد که هر دوی آنها حرکاتی در درون ادراک حسی هستند. یکی از مشابهت‌هایی که توجه فیلسوفان را به خود جلب کرده مسأله پرسپکتیو (Perspective) است. ما راجع به مفاهیم و اشیا معمولا از منظر خاصی تخیل می‌کنیم. همچنان که دیدن پشت و روی خانه در یک زمان غیر ممکن است، نمی‌توانیم فارغ از منظر تخیل کنیم. این محال است که بتوانیم پشت و روی خانه را در یک زمان تخیل کنیم. این مسأله یکی از داده‌های بسیار مهم در بحث تخیل است. این مسأله از آن روست که ما تصویرهای ذهنی را در یک زمان و در واقع یا خصلت‌های تصویری موهومی کنیم. نیز با به تخیل می‌تواند با نیاز به ژرفانمایی موجود در نقاشی مقایسه شود. در حقیقت این نظرگاه برای نفی مصادیق بارزی مطرح شده که می‌توان آنها را به عنوان طرح یک مسأله گزاره فرض کرد؛ چرا که طرح مجموعه‌ای از گزاره‌ها را نمی‌توان به یک نظرگاه خاص محدود کرد؛ در نتیجه می‌توانیم مسأله طرح‌های معمارانه را در یک کتاب مطرح کنیم که با هم در تعارض باشند.

در عین حال که آشکارا در میان مصادیق تصور، مشابهت‌هایی وجود دارد، تباین‌هایی هم هست. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها فاعل تخیل است که یک امر بیرونی است. یک اختلاف دیگر از نوع پدیدارشناسی بین تخیل و ادراک هست. این اختلاف از منظر اول شخص قابل توجه است. یک تفاوت که همواره در اغلب موارد از سوی ارسطو به خصوص در باب نفس مطرح شده و سارتر و ویتگنشتاین در ۱۹۵۲ مطرح کرده‌اند این است که تخیل موکول به اراده است و نه ادراک.

یک باور عمومی این است که تخیل متضمن ورود به ساحت اندیشه‌هایی است که نه اثبات می‌شود و نه نفی، در حالی که هم ادراک و هم اعتقاد متضمن این هستند که چیزی صحیح است. سارتر تبیین دیگری عرضه می‌کند؛ وقتی یک نفر X را ادراک می‌کند در واقع تبیین می‌کند اصلا حضور X مطرح نیست بلکه غیابش مطرح است (در امر ادراک، حضور و در امر تخیل، غیاب مطرح است). در نظر سارتر این اختلاف نشانه بسیار مهمی است. حضوری که از ناحیه ادراک مطرح می‌شود، برای تبیین و توجیه برداشت ما در «کون فی الدنیا» به کار می‌رود اما آن غیابی که از ناحیه تخیل مطرح می‌شود متضمن به کارگیری عمل اساسی آزادی فردی است.

تفاوت تخیل و روزمرگی

وقتی یک کودک متوجه می‌شود که سگ سگ است، آیا آگاهی‌ای مشابه آگاهی یک هنرمند را به کار می‌برد؟ مثل اینکه در این تصویری مثل شتر ببیند؟ یک موضوع مهم در اندیشه گروهی از فیلسوفان این است که قوای شناختی ما شاید در روزمره‌ترین رویدادهای شناختی نیز نقش داشته باشند. برای مثال در نظر هیوم، قوه تخیل صورت رنگ و رویدادهای از ادراکات را در بردارد و دوباره آن (صورت‌ها) گرته‌ها را تلفیق می‌کند و بر حسب عادت‌های تداعی گونه خاصی آنها را بازسازی می‌کند. هیوم سعی می‌کند اینها را توضیح دهد.

در فلسفه کانت این مضمون بیشتر مطرح شده است. تجربه ادراکی ما - اگر درست‌تر بگویم به آن اندیشه کنیم - به هیچ وجه متضمن ثبت منفصل اطلاعات نیست اما در عوض متضمن این است که یک فرد به طور فعال مفاهیم خود را به ادراکات حسی اعمال می‌کند به گونه‌ای که جهان را همان گونه که می‌خواهد ببیند. این فعالیت را ذهن در سایه تخیل ایجاد می‌کند و تخیل را باید مسئول این وضع دانست. منظور ما در اینجا توهم نیست. بنابراین، وقتی برای نمونه ادراکات خودمان را در باره سگ در نظر می‌گیریم، از دیدگاه کانت در واقع این امر قابل قبولی است. با یک کودک در حال بازی که وقتی یک جارو را می‌بیند آن را اسب فرض می‌کند و سوارش می‌شود. از دیدگاه کانت تخیل بر ۲ نوع است: ۱. بازتولید یعنی کسی چیزی را می‌بیند به عنوان نوعی که با چیز دیگری که قبلا دیده معاوضه می‌شود؛ ۲. تولید و در این جاست که مفاهیم پیشینی و ماتقدم می‌آید و بر تجربه مسلط می‌شود.

در جست‌وجوی تداوم بین امر خلاق و امر روزمره نباید این نقطه را نادیده گرفت. یکی از انواع عمل تخیل، نوع زیبایی‌شناسانه آن است. اما کانت به این ایده تخیل، بیش از اندازه نقش می‌بخشد. کانت واقف بود که چیزی مشخص در مورد عمل زیبایی‌شناسانه تخیل وجود دارد. بنابراین سعی کرد تبیین کند که این عمل تخیل چه بسته نظریه محوری او این بود که تخیل زیبایی‌شناسانه در حالی که تفکر را برمی‌انگیزد ما را به فراسوی حوزه شناخت پرتاب می‌کند؛ حوزه‌ای که گستره شناختی مفاهیم ذهنی را تأمین می‌کند. این ایده برای اندیشمندان رمانتیکی که بعد از کانت کوشیدند تخیل زیبایی‌شناسانه را به عنوان اساسی برای متافیزیک به کار ببرند بسیار حائز اهمیت بود.

نقش توجیهی تخیل

هیوم در بیان تقابل ارتباط ضروری بین علت و معلول، استدلال کرد که هر کس می‌تواند در ذهن خود علت را بدون معلول تخیل کند. مسئله اساسی این است که «آیا در تخیل معنایی وجود دارد که رکن‌ها و شبکه‌های گوناگون نظر هیوم را به هم وصل کند؟» اگر مراد ما از تخیل، تصویر ذهنی است، همان‌طور که در یک داستان، به راحتی می‌توانیم شک کنیم که توانایی تخیل چیزی بتواند اعتقاد ما را در باب امکان وجود یک چیز توجیه کند زیرا معیارهای صحت و صدقی که ما اعمال می‌کنیم آنگاه که داستانی نقل می‌کنیم کاملا متفاوت است با مواردی که ما صحت و صدق را در مورد مسائل مربوط به امور امکانی مدنظر خود اعمال می‌کنیم. شاید بتوانیم به صورت گذرا توجیه کنیم که امکانی در عالم وجود دارد که نمی‌توانیم تصویرش را در ذهنمان فرض کنیم اما در این اساس به هیچ وجه روشن نیست که من بتوانم تخیل کنم بگویم و بخورم و من نمی‌توانم راجع به همه موجودات زنده روی کره خاکی فرض کنم که آنها را تخیل می‌کنم.

در حوزه اخلاق نیز برخی پیشنهاد کردند که به کارگیری تخیل در ارزیابی معقول ادعاهای اخلاقی معارض، نقش بسیار مؤثری ایفا می‌کند. منظور این است که ارزیابی، سنجش و انتخاب ارزش‌ها و شاید به کارگیری عینی اصول اخلاقی استعاری یا اختراعی، مستلزم به کارگیری وجهی از تخیل است با توجه به وضعیت‌های ممکنی که برای ما وجود دارد.

نتیجه

وقتی با ارزش‌های معارض در نظام‌های گوناگون اخلاقی مواجه می‌شویم از طریق تخیل آنها را حل می‌کنیم. در نتیجه تخیل فقط به هنر معطوف نمی‌شود هم در علم و هم در اخلاق وجود دارد و نباید آن را محدود کرد.

ترجمه: فاطمه بنویدی

منبع: دایرةالمعارف فلسفی استنفورد